**درباره شریعتی/رضا کيانيان /عمادالدين افروغ /مصطفي محدثي خراساني/محمود استادمحمد/عبدالله مومني/سعيد فائقي/حسين خسروجردي/محمدعلي نجفي/مصطفي مستور/حسين زمان /عبدالحسين خسروپناه**

گزارشی که در ادامه خواهد آمد مجموعه اظهارات /رضا کيانيان /عمادالدين افروغ /مصطفي محدثي خراساني/محمود استادمحمد/عبدالله مومني/سعيد فائقي/حسين خسروجردي/محمدعلي نجفي/مصطفي مستور/حسين زمان /عبدالحسين خسروپناه درباره علی شریعتی است که روز 23 خرداد 1387 در روزنامه اعتماد منتشر شد

**کدام شريعتي؟**حسين سخنور

شريعتي تمامي ندارد. گستره تفکرات و آثارش بسياري از حوزه ها و رشته ها را دربر گرفته است، هم هنرمندان اعم از کارگردان، بازيگر، گرافيست و خواننده از او بهره ها بردند و هم استادان و پژوهشگران، چه جامعه شناس و چه حوزوي، حظي از او کسب کردند، جالب آنکه دنياي ورزش هم از دامنه تاثيرگذاري شريعتي امان نيافته است. از اين روست که نمي توان متوجه شد گستره شريعتي از کجا تا به کجاست، اما گفت وگوهاي ذيل کمکي است تا برخي از افق هاي اين تفکر روشن و مشخص شود که هر کدام با چه ظني يار شريعتي بودند. هر خاطره و مطلبي از شريعتي وجهي از وجوه او را تبيين مي کند و قطعه يي از پازل شريعتي است که البته معلوم نيست وقتي در کنار هم قرار مي گيرند، در نهايت شريعتي را مي سازد يا خير؟

—

**سهراب انقلابي تر بود**

رضا کيانيان (بازيگر)؛

سابقه آشنايي من با مرحوم شريعتي به دوران دبيرستان در مشهد بازمي گردد. آن زمان که عضو گروه تئاتر پارت بودم. مسوول اين گروه برادر بزرگ تر من داوود کيانيان (پژوهشگر و نمايشنامه نويس کودکان) بود و براي هر نمايش از دکتر شريعتي دعوت مي کردند و ايشان نيز حضور مي يافتند و نمايش هاي گروه را مورد بررسي قرار مي دادند. حضور قابل توجه دکتر شريعتي در جلسات نقد و بررسي نمايش ها براي اکثر دست اندرکاران گروه موجب دلگرمي بود، چرا که بنا به سنت گروه، بعد از سي شب اجرا، افراد مختلفي که نمايش را ديده بودند در جلسه نقد و بررسي شرکت و نظرات خود را در آن برنامه مطرح مي کردند تا در برنامه ها و اجراهاي بعدي آن نظرات لحاظ شوند. من براي اولين بار با دکتر شريعتي در اين جلسات آشنا شدم و دوستش داشتم. بسيار دوست داشتني بود. بعد از آنکه به تهران آمدم، اين ارتباط ادامه يافت و در اکثر کلاس ها و جلسات حسينيه ارشاد هم شرکت مي کردم. در اين مقطع من با تغيير رشته به دانشگاه هنرهاي زيبا آمده بودم و در کلاس ها و کارگاه هاي نقاشي حسينيه ارشاد به عنوان مربي شرکت مي کردم. خاطرم هست يک بار دکتر شريعتي به اين کارگاه ها که در زيرزمين حسينيه بود، آمد و نقاشي بچه ها را نيز تماشا کرد که به من گفت به بچه ها بگو از رنگ سرخ در نقاشي ها استفاده کنند. ما نيز متاثر از شرايط انقلابي آن زمان دست به سرخ کردن مان خوب بود.

يکي ديگر از فعاليت هاي من در حسينيه ارشاد مربوط به تئاترهاي آنجا بود. در تئاتر سربداران به کارگرداني آقاي محمدعلي نجفي نيز حضور داشتم و پوستر اين نمايش را من طراحي کردم. در اين نوع برنامه ها با آقايان سيدمحمد بهشتي و ميرحسين موسوي نيز ارتباط داشتم. از آخرين ملاقات هاي من با دکتر شريعتي، در زندان کميته مشترک بود که به جهت يک سلام و احوالپرسي کوتاه هم کتک مفصلي خورديم.

اما امروز مدت ها از آن دوران مي گذرد و مي توان با احاطه بيشتري به آثار و آراي شريعتي نگريست. در مجموع او بيشتر از آنکه يک جامعه شناس و تحليلگر مسائل ديني باشد، يک شاعر بود و جادويي در کلامش وجود داشت که مخاطبان را سحر مي کرد. اين وجه شاعرانه شريعتي در آثار مکتوب او نيز مشهود است و بنا به مقتضيات اين نوع تفکرات و شرايط آن زمان مي توان به غلبه تفکر تخريبي اشاره کرد که در همه انقلابيون آن زمان مشترک بود. تقريباً تمام آنان بدون آنکه حرف جديدي ارائه دهند همه چيز را نابود مي کردند، بدون آنکه بگويند چه مي خواهند جايگزين آن کنند. اين نقص بزرگ انديشه هاي انقلابي است که بدون برنامه فقط نکات آرماني و ايده آل ها را مطرح مي کرد. معمولاً انقلابيون تنها براي خراب کردن برنامه دارند و براي ساختن فقط آرمان دارند ولي به هر حال از انديشه هاي او در دوران جواني و ايام دانشجويي ام بهره بردم، بدون آنکه رابطه مريد و مرادي با ايشان داشته باشم. خوشبختانه ايشان نيز اين نوع روابط را نمي پسنديدند و با شاگردان خود بي هيچ تکلفي به بحث و گفت وگو مي نشستند.

فکر مي کنم با تفکرات شاعرانه و زيباپسندانه يي که ايشان داشتند اگر تا امروز زنده بودند منتقد انديشه هاي آن زمان شان مي شدند. انقلابي بودن در آن زمان يک رسم بود، يعني سنت روشنفکري آن زمان بود. انقلابي در آن زمان به نظر من سهراب سپهري بود که تسليم سنت ها و جو روشنفکري نشد و حرف خودش را زد و کار خودش را کرد و خلاف جريان رود شنا کرد.